

در مسیر خیبر

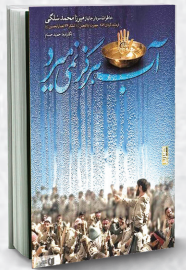
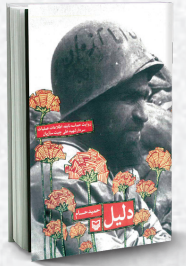
➔ روایت‌هایی به مناسبت سالگرد عملیات موفق «والفجر ۵» و چهره‌های دل‌آور این عملیات

«۵» ۲۷ بهمن سال ۱۳۶۲ بارمز «یازهر(اس)» در منطقه کوهستانی «چنگوله» به اجرا درآمد. نیروهای عمل‌کننده در دو مرحله با هدف آزادسازی بلندی‌های این منطقه وارد عمل شدند. در همان ساعات نخست، بلندی‌های «پیزولی»، «آزادخان کشته»،

برای ترسیم دقیق منطقه عملیاتی «والفجر ۵» باید توضیحاتی درباره ارتفاعات «چنگوله» بدهیم. «چنگوله» منطقه‌ای ست شامل چند روستا و دهستان در جنوب شرقی «مهران». شهر «مهران» در ۸۵ کیلومتری جنوب غربی شهر «ایلام» واقع شده. «چنگوله» ۴۵ کیلومتر با «مهران» فاصله دارد و ۹۰ کیلومتر با «دهلران». نام این دو منطقه در نشان دادن مختصات جغرافیایی «چنگوله» از این جهت مهم است که باید بدانیم عملیات «والفجر ۵» در واقع در نزدیکی جاده مهران-دهلران محقق شد. «چنگوله» بیشتر با شروع جنگ، به اشغال نیروی بعثی درآمده و به‌طور کامل تخریب شده بود. به‌مرور هم خالی از سکنه شده بود اما همچنان در تصرف عراق مانده بود. در حال

رویکرد خصمانه سازمان ملل

ابتدای دهه شصت همراه بود با قطعنامه‌های نامنصفانه سازمان ملل علیه ایران. به این ترتیب که سال ۱۳۶۲، دیپلمات‌های ایرانی برای اولین بار در بحث‌های قطعنامه شرکت کردند و پیش‌نویسی هم ارائه دادند. ال‌کوری، نماینده وقت قطر در سازمان ملل درباره آن روزها می‌نویسد: «برخی دیپلمات‌ها اعتقاد داشتند شورای امنیت فرصتی پیدا کرده تا با صدور قطعنامه‌ای که منصفانه و غیرجانبدارانه باشد، راهکاری برای هر دو کشور درگیر جنگ ارائه بدهد. اما قطعنامه ۵۴۰ سازمان ملل در میانه عملیات «والفجر ۴» (نهم آبان ۱۳۶۲) قطعنامه بی‌خاصیتی بود که هر دو طرف را به یک اندازه محکوم می‌کرد؛» به این ترتیب بود که ایران دوباره راهکار اساسی را در مقاومت دید. به همین منظور عملیات ایذایی «والفجر ۵» طراحی شد تا عراق از بابت هورالهوریه احساس نگرانی نکند و نیروهای خود را برای مقابله به سمت مهران نفرستد. پس از آن می‌شد به عملیاتی بزرگ تر اندیشید؛ هر چند چنانچه خواهیم گفت عملیات «والفجر ۵» هم فراتر از تصور با موفقیت‌های فراوان همراه شد.



یکی از اهداف عملیات «والفجر ۵»، فریب دشمن برای خروج از هورالهوریه در آستانه نبرد خیبر بود. ماجرا از این قرار بود که در آستانه خیبر (عملیات) در جزایر مجنون در اسفند سال ۶۲) لازم بود تک‌های پشتیبانی به صورت محدود و ایذایی، به منظور فریب دشمن و جلب توجه ارتش عراق، در منطقه‌ای خارج از هورالهوریه، وارد عمل شوند. به همین منظور، با توجه به اوضاع جبهه‌ها، منطقه «چنگوله» برای این کار انتخاب شد. اما این عملیات از حالت فریب فراتر رفت و منجر به آزادسازی حدود ۱۱۰ کیلومتر از خاک اشغالی ایران شد

حمله در غافلگیری محض

درباره شهید علی چیت‌سازان

شهید علی چیت‌سازان، یکی از دل‌آوران عرصه اطلاعات-عملیات در سال‌های دفاع مقدس بود. اوسال ۱۳۴۱ در همدان به دنیا آمد. هوش و ذکاوتی که داشت باعث شد از همان نوجوانی به چشم بیاید و در مدتی کوتاه به فرماندهی نیروهای آموزشی و مرکز آموزش نظامی برسد. بعد هم با تشکیل و قبول فرماندهی گردان انصارالحسین (ع) و به عهده گرفتن مسئولیت آموزش جنگ‌های کوهستانی در این گردان، به منطقه عملیاتی رفت. ماجرای نفوذها و شناسایی‌های او در دل دشمن چنان دهان‌به‌دهان چرخید که عراقی‌ها او را ملقب کردند به «عقرب زرد». در عملیات‌های مهم سال‌های جنگ تحمیلی نیز حضور داشت؛ از جمله «والفجر ۲» و «والفجر ۱» و «والفجر ۸»، «کربلا ۴»، «کربلا ۵» و... ۶ بار هم در طول جنگ مجروح شد اما هر بار به‌سرعت دوباره به جبهه برگشت. برادرش امیر چیت‌سازان هم از شهدای جنگ تحمیلی بود. شهید علی چیت‌سازان هم سرانجام در ۴ آذر سال ۱۳۶۶ حین انجام گشت شناسایی به شهادت رسید.

فکر کردند به خودشان شلیک می‌کنند!

در عملیات والفجر ۵ در منطقه چنگوله، تیپ انصار با تیپ امیرالمؤمنین (ع) و تیپ نبی‌اکرم (ص) قرار بود به صورت مشترک این عملیات را انجام بدهند. بنا به گفته هم‌زمان شهید چیت‌سازان، او زمانی اندک شناسایی‌های خوبی انجام داد. پیشنهاد ویژه‌اش هم این بود که باید گردان‌ها را به عقبه دشمن ببرند و از پشت سر به خطوط آنها حمله کنند. با شروع عملیات، چیت‌سازان راهنمای گردان ۱۵۲ حضرت ابوالفضل العباس (ع) شد. شهید چیت‌سازان در همان ابتدا با راهکار ویژه خود، گردان شهید سلگی را به عقبه دشمن هدایت کرد. این گردان از پشت سر به دشمن حمله کرد و بدون حتی یک تلفات، مواضع دشمن را به تصرف درآورد. یعنی‌ها در این عملیات طوری غافلگیر شده بودند که در ابتدای حمله فکر می‌کردند نیروهای خودشان دارند به سمت‌شان تیراندازی می‌کنند! این عملیات با ابتکار شهید چیت‌سازان بسیار موفقیت‌آمیز بود.



جایزه یعنی‌ها برای شهدای چیت‌سازان

همچنین علیرضا رضایی مفرد، هم‌رزم شهید چیت‌سازان درباره هوش و ذکاوتش می‌گوید: «داشتم برمی‌گشتم. کار تمام شده بود که خوردیم به کمین عراقی‌ها. هم ما اون‌ها رو دیده بودیم، هم اون‌ها ما رو. تاریکی شب مجال فکر کردن روز آدم می‌گرفت. علی‌آقا هم توی آموزش این جواری بهمون یاد داده بود که تو کار شناسایی نباید با عراقی‌ها درگیر بشید، مبادا اسیر بشید و عملیات لو بره! اما این دفعه خودش هم باهامون بود. گفت: «می‌ریم توی میدون مین.» گفتم: «شوخی می‌کنی؟» خندید و افتاد جلو. پاک قاطی کرده بودم. توی فکر بودم که باهام گرفت به یه سیم تله. گفتم: «علی‌آقا، گیر کردم، پام رو بردارم، مین منفجر می‌شه!» باز هم خندید و گفت: «چیزی نیست. سریع بیا سمت من.» ۱۰ متری دور نشده بودم که ۲ تا مین منور روشن و یه مین گوشت‌کوبی منفجر شد. هنوز نفهمیدم از کجا فهمید که مین‌ها بلافاصله عمل نمی‌کنن. عراقی‌ها هم اصلاً افتابی نشدن. آب‌ها که از آسیاب افتاد، گفتم: «مگه توی آموزش نمی‌گفتی نباید جای ما لو بره؟» گفت: «چرا! اما اینجا جای ما برای اون‌ها لو رفته بود، اون‌ها ما رو دیده بودن، من هم می‌خواستم اون‌ها بدونن که ما هم اون‌ها رو دیدیم. هیچ راهی نداشت الا روشن شدن منور.» به گفته هم‌زمانش یعنی‌ها رفته‌رفته متوجه شده بودند که در عملیات مختلف چه کسانی بیشتر به آنها ضربه می‌زند. از همین طریق چیت‌سازان را شناخته بودند؛ بنابراین برای اسارت یا شهادت ایشان جایزه تعیین کرده بودند.

یا شهادت یا جان‌بازی

درباره شهید میرزا محمد سلگی



شهید سردار حاج میرزا محمد سلگی، فرمانده گردان حضرت ابوالفضل از لشکر ۳۲ بود؛ همان‌گردانی که به رودرویی و ایثار و فداکاری در بین بسیاری از گردان‌ها معروف شده بود. او تا سال‌ها علاقه‌ای به باگویی خاطراتش نداشت تا اینکه بالاخره به همت حمید حسام، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس راضی به روایت خاطراتش شد. کتاب خاطرات او با عنوان «آب هرگز نمی‌میرد» منتشر شد و بسیاری بالاخره این فرمانده غیور سال‌های دفاع مقدس را شناختند. مقام معظم رهبری نیز طی تقریظی درباره این کتاب نوشتند: «در میان کتاب‌های خاطرات جنگ، این، یکی از بهترین‌ها است. نگارش درست و قوی، ذوق سرشار، سلیقه و حوصله، همت بلند، همه با هم دست به کار تولید این اثر شده‌اند.» شهید سلگی سرانجام پس از تحمل رنج و سختی فراوان به خاطر جان‌بازی و مشکلات تنفسی باقیمانده از حمله شیمیایی رژیم بعث عراق، در روز ۱۴ فروردین سال ۱۳۹۹ به جمع یاران شهیدش پیوست.

لحظاتی از جنگ تن‌به‌تن

لشکر ۵، زرهی عراق مقابل ما بود و بعد از هر پاتک ناموفق‌شان، نیرویی تازه نفس جایگزین قبلی می‌شد. بر خلاف جبهه ما که هیچ نیرویی جز با شهادت یا مجروحیت عقب نمی‌رفت. این روال کار ما تا ۱۳ روز بود. روز دوم، بچه‌ها از بی‌خواهی گوشه کنار سنگ‌های رویار دراز کشیده بودند که چند نفر بر با سرعت به سمت خاکریز آمدند. یک معلم بسیجی به اسم مسعود درخشان در گردان‌مان بود که فریاد زد: «حاجی عراقی‌ها دارن می‌آن!» بلند شدم. نیاز به دوربین نبود و با چشم پیدا بود که از داخل نفربرها، نیروهای تکاور و در پشت قامت، سریع مقابل‌مان پیاده شدند و بچه‌ها تا خارج‌های آربی‌جی را ببندند، خودشان را به خاکریز رسانند. مثل گردباد به هم پیچیدیم و قاطی شدیم. جنگ تن‌به‌تن با نارنجک و اسلحه سبک ادامه داشت. چند نفر از عراقی‌ها به این سوی خاکریز آمدند و دیدیم که مسعود درخشان با یکی از آن‌ها گلاویز شد. عراقی دست مسعود را تاباند اما زور مسعود بر او چربید و اگر چه از ناحیه بازو مجروح شد ولی عراقی را کشت (مسعود درخشان بعدها در آخرین پاتک به شهادت رسید). همه جانانه می‌جنگیدند. چیت‌سازان دست

از ماشه تریبار گرینف بر نمی‌داشت. من آربی‌جی می‌زدم. به خاطر اینکه به بقیه روحیه بدهم رجز امام حسین را با صدای بلند می‌خواندم که «ان‌کا دین محمدالم یستقم الا بقتی فیا سیوف خذینی.» (اگر دین محمد جز با کشته شدن من پایدار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا در بگیرید) صدای مرامیان آنبوه رگبارها و انفجارها، همه بچه‌هایی که پشت خاکریز تونی شکل بودند می‌شنیدند. تعدادی از عراقی‌ها دست‌شان را به علامت تسلیم بالا بردند.

حتی اگر دو دستم را قطع کنید...

چشمم به جلو بود، دلم در میان شهیدها، گوشم به ناله‌هایی که غریبانه بالا می‌رفت. دوباره از حضرت ابوالفضل یاری خواستم و هیچ وسیله‌ای برای تزریق انرژی و روحیه جز کلام او نیافتم. عراقی‌ها داشتند دوباره مهیای یک خیز تازه می‌شدند. پشت خاکریز ایستادم و فریاد زدم: «والله أن قطعتموا یمینی، ائتی احامی ابدآ عن دینی.» (به خدا اگر دو دستم را قطع کنید از حمایت از دینم دست برنخواهم داشت.) روی من به دشمن بود و مخاطبم آن‌ها و خدا شاهد است از صدق دل رجز می‌خواندم. ناگهان ولوله و غوغایی شد. این رجز را بیشتر بچه‌ها تکرار می‌کردند؛ با گریه و شلیک تیر به سمت دشمن. روز دوم تمسک به قهر بنی‌هاشم، دست‌مان را گرفت تا خاکریزی که وجب به وجب خون عزیز ریخته شده بود، به دست دشمن نیفتد. از جدود ۴۰۰ نفر پیاده عراقی، ۴۰ نفر به اسارت ما درآمدند.

